

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 9, Autumn 2022, 267-286
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33073.1988

Machiavelli's Ghost:
A Critical Review on the Book
'*Machiavelli's Political Philosophy*'

Hamid Malekzadeh*

Abstract

This article will review the Persian translation of "*The Political Philosophy of Niccolò Machiavelli*" by Filippo Del Lucchese. Fouad Habibi and Amin Karami translated Del Lucchese's book into Persian, and the Ghoghnos Publication provided it to Persian language readers. In this article, in addition to giving a brief introduction about the author, the organization of the book will be drawn for readers. We will also try to examine the content of the work of the Italian professor of the history of political thought about the French secretary in light of the central concepts in his writing. We begin by defining the author's understanding of Machiavelli's naturalism and pursuing the logical implications of this philosophical formulation until their final conclusions are reached. We will show how Del Lucchese's account of Machiavelli's philosophical thought will lead to a new formulation of the concept of modern politics in his thought. A republican revolutionary formulation that, unlike most of the claims about Machiavelli, turns him into a philosopher of conflict and people.

Keywords: Machiavelli's Ghost, Filippo Del Lucchese, Conflict, Naturalism.

* PhD in Political Science (Political Thoughts), University of Tehran, Tehran, Iran,
hmalekzade@ut.ac.ir

Date received: 28/06/2022, Date of acceptance: 02/11/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شبح ماکیاوللی:

نقد و بررسی کتاب فلسفه سیاسی ماکیاوللی^۱

حمید ملک‌زاده*

چکیده

فلسفه سیاسی ماکیاوللی کتابی است به قلم فیلیپو دل لوگزه که فؤاد حبیبی و امین کرمی آن را به فارسی برگردانده و انتشارات ققنوس در اختیار فارسی‌زبانان قرار داده است. در مقاله حاضر، ضمن ارائه معرفی مختصری درباره نویسنده، سازمان اثر مورد بررسی برای خوانندگان ترسیم خواهد شد. همین‌طور تلاش خواهیم کرد تا محتوای اثر استاد ایتالیایی تاریخ فکر سیاسی درباره منشی فورانسی را به اعتبار مفاهیم مرکزی موجود در نوشته او مورد بررسی قرار بدهیم. ما اینکار را از طریق مشخص کردن فهمی که نویسنده از طبیعت‌گرایی در ماکیاوللی داشته است آغاز کرده و نتایج منطقی این صورت بندی فلسفی را تا دست یابی نتایج نهایی آنها دنبال می‌نماییم. نشان خواهیم داد که چطور روایت لوگزه از اندیشه فلسفی ماکیاوللی، به صورت بندی جدیدی از مفهوم سیاست مدرن در اندیشه او منتهی خواهد شد. صورت بندی انقلابی جمهوری خواهانه‌ای که بر خلاف اکثر دعاوی موجود درباره ماکیاوللی او را به فیلسوف تعارض و مردم تبدیل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ماکیاوللی، فیلیپو دل لوگزه، تعارض، طبیعت گرایی.

* دکتری تخصصی علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه تهران، ایران، hmaleakzade@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

برای پژوهشگران، دانشجویان و اساتید علاقمند به مطالعه در گرایش‌های مختلف علوم سیاسی، هیچ امکانی برای رهایی از نام نیکولو ماکیاوولی (Niccolò Machiavelli) وجود ندارد. سیاست و نام ماکیاوولی چنان به هم پیوسته‌اند که نمی‌توان یکی از آنها را بدون دیگری حاضر کرد. نام منشی فلورانس در همه مناقشات نظری درباره سیاست، یا مجادله‌های عملی برای تصاحب قدرت حاضر است. چه وقتی صحبت از نظریه‌پردازی محافظه‌کار در جستجوی اصطلاح مناسبی برای نامیدن انقلابیون جدید باشد (نگاه کنید به (Burke, 2017))؛ و چه وقتی که با نظریه فیلسوفی ماتریالیست برای توضیح دادن مسائلی که در جهان با آنها مواجه بوده است سرو کار داشته باشیم؛ یا وقتی که بدنبال راهکار نظری جدیدی برای فراروی از بحران‌های تئوریک پیش آمده در نظریه‌پردازی‌های سنتی که به آن تعلق دارد را در نظر داشته باشیم (نگاه کنید به (آلتوسر, ۱۳۹۶) و (گرامشی, ۱۳۹۴))؛ همواره و در همه این موارد، قسمی ماکیاوولی‌گرایی به کار فیلسوفان، نظریه‌پردازان و کنش‌گران سیاسی آمده است.

با این همه این تنها مناقشات سیاسی به طور خاص نیستند که شبیح ماکیاوولی را به طور مدام فرا می‌خوانند. مبانی نظری و مقدمات و نتایج فلسفی به کار گرفته شده در آثار ماکیاوولی، در سراسر جهان فکری پس از او به شکل مؤثری در حال عمل کردن هستند: پیوند بنیادین میان اخلاق با سیاست به مثابه عرصه انضمامی تحقق آن در ایده‌الیسم آلمانی به اعتبار تأثیرات ماکیاوولی بر اندیشه ورزی‌های هگل - از جستاری درباره قانون اساسی، تا عناصر فلسفه حق - و همچنین مفاهیم بسیار با اهمیت تعارض و سرنوشت در اثر جاودان فیلسوف آلمانی - پدیدارشناسی روح - تنها یکی از نمونه‌ها از تداوم شیوه‌های اندیشیدن فلسفی ماکیاوولی در جهان پس از مرگ او به حساب می‌آید (در این زمینه نگاه کنید به (Hegel, 1999, pp. 6-101) و (Hegel, 1979) و (Hegel, 1991)).

درست بخاطر همین تأثیر ادامه دار ماکیاوولی بر فکر و عمل سیاسی در سالهای پس از قرن شانزدهم میلادی است که متخصصان تاریخ فکر سیاسی در جهان، هنوز برای پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی درباره چپستی سیاست، عمل درست سیاسی، و بحث درباره آن‌چه به عنوان انقلاب جدید در سیاست و فلسفه سیاسی می‌شناسیم به تفسیر آرای او می‌پردازند. بحث درباره کیفیات مربوط به یکی از جدیدترین نمونه‌های این تلاش‌های

فکری که به فارسی برگردانده شده است موضوع اصلی نوشتار حاضر است: فلسفه سیاسی ماکیاوللی نوشته فیلیپو دل لوكزه، که با ترجمه فؤاد حبیبی و امین اکرمی در سال ۱۳۹۷، و توسط انتشارات ققنوس در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته شده است.

من در این مقاله کوتاه، بعد از معرفی مختصری درباره نویسنده تلاش خواهم کرد تا با به تصویر کشیدن طرحی مقدماتی از ساختار شکلی اثر لوكزه، تلاش خواهم کرد به روشن کردن کاری که نویسنده در اثر خود انجام داده‌است بپردازم. من این روشن‌سازی را از طریق معلوم نمودن مفاهیم مرکزی موجود در کتاب لوكزه دنبال کرده و آن مختصات مفهومی مشخصی که نویسنده انتظار دارد برای فهم ماکیاوللی برای خوانندگانش بدست آمده باشد را نشان خواهم داد. بخش پایانی نوشته من به طور کلی به بحث بسیار مختصری درباره ترجمه اثر و کیفیات ظاهری آن اختصاص پیدا خواهد کرد.

۲. معرفی کلی اثر و نویسنده

فلسفه سیاسی ماکیاوللی عنوان برگردان کتابی است از فیلیپو دل لوكزه، با ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی که انتشارات ققنوس در سال ۱۳۹۷ به بازار کتاب فارسی‌زبانان ارائه کرده است. برگردان فارسی این کتاب، به طور کلی از چهار بخش و هشت فصل، به همراه یک بخش نتیجه‌گیری که در پایان کتاب آورده شده تشکیل می‌شود. بخش اول از این بخش‌های چهارگانه به پیشگفتار مترجمان اختصاص داده شده است. به جز این بخش ابتدایی، بخش‌های سه‌گانه دیگر و نتیجه‌گیری انتهایی کتاب سازمان‌متن اصلی کتاب لوكزه را تشکیل می‌دهند. هر کدام از بخش‌های سه‌گانه کتاب، به نحوی عناصر تفسیری مورد نظر نویسنده کتاب را در خود جای داده‌اند. این بخش‌ها به ترتیب عبارتند از بخش اول: سپیده‌دمان سرخ مدرنیته، بخش دوم: قسمی فلسفه سیاسی، بخش سوم: میراث، دریافت و نفوذ و در نهایت نتیجه‌گیری که بخش پایانی برگردان ۳۵۹ صفحه‌ای لوكزه را تشکیل داده‌اند.

نویسنده در بخش اول به معرفی اجمالی ماکیاوللی، تعیین جایگاه او در تاریخ سیاسی فلورانس و نظریه سیاسی او به عنوان فیلسوفی سیاسی پرداخته است. در این بخش، پس‌زمینه فرهنگی و سیاسی حاکم بر زندگی ماکیاوللی و سال‌های اشتغال او به منشی‌گری در حکومت‌های مختلف فلورانسی را مورد مطالعه قرار داده‌است. نویسنده در این بخش

کوتاه تلاش کرده است تا زمینه‌های تاریخی، فکری و بستر تجربی خاصی را که به شکل‌گیری فکر سیاسی ماکیاوللی منتهی شده است فرآهم آورد. این بخش مقدماتی، در خلال مطالعه‌ای زمینه بنیاد درباره ریشه‌های فکری ماکیاوللی، مختصات روش شناختی به‌کار رفته در روایت نویسنده فلسفه سیتسی ماکیاوللی از نظام فکری منشی فلورانسی را نیز مشخص کرده است. همه اینها نهایتاً خواننده اثر لوکزه را برای وارد شدن به چالش‌های فکری پیش‌بینی شده در بخش بعدی اثر او آماده می‌کند.

بخش دوم از کتابی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌دهیم، طولانی‌ترین، و مهم‌ترین بخش، از بخش‌های اثر در دست مطالعه ما به حساب می‌آید. بخش مفصلی که با این سؤال آغاز می‌شود که آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟ پاسخی که لوکزه برای این پرسش ارائه می‌دهد، هسته مرکزی تفسیر او از آثار نویسنده شه‌ریار را فرآهم می‌آورد: «آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟ و چرا چنین پرسشی مهم است، آن هم وقتی که خود ماکیاوللی علاقه‌ای نداشت کارش را به منزله نظامی فلسفی و خویش را در مقام فیلسوف معرفی کند؟» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۵۵)

پاسخی که نویسنده برای نسبت میان فلسفه و ماکیاوللی فرآهم می‌آورد، از طریق صورت‌بندی مفاهیمی مانند حقیقت مؤثر، طبیعت‌گرایی، مفهوم زمان تاریخی، ویرتو، بخت، ضرورت و اتفاق بدست می‌آید. او، بر پایه فهمی که در باره این مفاهیم ارائه می‌دهد، نظامی تفسیری برای مواجهه با تمامیت اندیشه ماکیاوللی فرآهم می‌آورد. مهم‌ترین نتیجه به‌دست آمده از این چهارچوبه روش شناختی برای تفسیر اندیشه منشی فلورانسی، ادعای قسمی وحدت در میان همه دقایق فکر ماکیاوللی است که ادعاهای پیش از این را با چالشی جدی مواجه می‌سازد. آنچه به‌طور کلی از صفحات ابتدایی این بخش برای ما از اهمیت دارد را در دو جمله متفاوت می‌توانیم خلاصه کنیم: اولاً «از نظر ماکیاوللی، هیچ شناخت راستینی در غیاب سیاست، و هیچ سیاستی در غیاب بررسی عمیق تاریخ نمی‌تواند وجود داشته باشد» (ص ۲۱) و ثانیاً این جمله بسیار بنیادین که برای ماکیاوللی «سیاست به شدت موکول به فلسفه طبیعت است، و انقلاب ماکیاوللی... قراردادن سیاست و طبیعت در قلمرو طبیعت، تا حدودی با تبعیت از، لیک همزمان با چیرگی یافتن بر، چهارچوب سنتی ارسطویی بوده است» (ص ۵۸). نویسنده در تمامی ۱۷۹ صفحه‌ای که به

این بخش اختصاص داده، به تفسیر آثار مهم ماکیاوولی، یعنی گفتارها درباره لیوی، شهریار، تواریخ فلورانس و هنر جنگ، می‌پردازد.

بخش سوم از کتاب لوگزه، همانطور که از عنوانش پیداست، به بررسی تأثیراتی می‌پردازد که نظام فکری ماکیاوولی در سالهای بعد از مرگش بر سیاسی اندیشی و عمل سیاسی نظریه پردازان و فیلسوفان سیاسی بعد از او داشته است. او این دسته از تأثیرات را در دو دوره تاریخی متفاوت دنبال کرده است: سده‌های شانزدهم تا هجدهم، و سده‌های نوزدهم تا بیستم. از نظر نویسنده فلسفه سیاسی ماکیاوولی، عناصر گوناگون فلسفه سیاسی ماکیاوولی در دوران اول برای تبیین مفاهیمی مانند اقتدار، تعارض و شاکله دولت و در دوران دوم برای ارائه تفاسیر گوناگونی درباره ناسیونالیسم و تعارض طبقاتی به کار رفته است.

فیلیپو دل لوگزه، پژوهشگر ارشد در کالج بین‌المللی فلسفه در پاریس است. او دکتری تخصصی خود در تاریخ فکر سیاسی را در سال ۲۰۰۲ از دانشگاه پیزا اخذ کرده و به جز فلسفه سیاسی ماکیاوولی، مجموعه متنوعی از مقالات درباره تاریخ فکر سیاسی مدرن و ماکیاوولی را به رشته تحریر در آورده است.

۳. تحلیل بیرونی و خاستگاه اثر

در ابتدای مقاله حاضر و در بخش مقدماتی توضیحی مقدماتی پیرامون اهمیتی که نیکولو ماکیاوولی برای هر شکلی از پژوهش درباره سیاست دارد مطالب مختصری را آورده بودم. در این بخش تلاش خواهم کرد تا ضمن ارائه بحثی کوتاه درباره کاری که ماکیاوولی در سیاست و اندیشیدن درباره سیاست انجام داده است، اهمیت بیرونی و خاستگاه اثر لوگزه را تعیین بنمایم.

در فلورانس ابتدای قرن شانزدهم، بلاغت عمومی، فلسفه و تاریخ‌نویسی هنوز تحت نفوذ قرائت سیسرونی و ارسطویی از سیاست به مثابه هنر سازمان دادن، حفاظت از و بهسازی *respublica* – که عبارت است «از جماعتی از شهروندان آزاد و برابری که برای خیر عمومی تحت حاکمیت قانون زندگی می‌کند و ایدئال انسان سیاسی که به‌عنوان شهروند نیکوکاری که با عدالت حزم، بردباری و اعتدال به خیر عمومی خدمت می‌کرد، قرار داشت» (Viroli, 1998, p. 43) اما کم‌کم مفهوم فضیلت حاکم در مقابل مفهوم فضیلت مدنی پیدا شد.

ریشه چنین مفهومی را باید در یک‌جور تغییر نگرش نظری درباره صورت‌بندی سیاسی‌نویسان جمهوری خواه از «استقلال و خودگردانی» جمهوری جستجو کرد. تغییر نگرشی که از آن به‌عنوان «گذار از سیاست به عقل دولت» یاد کرده‌اند. (مراجعه کنید به Maurizio Viroli, 2005)) این چرخش بیش از هر متن دیگری در رساله شه‌ریار ماکیاوولی دیده می‌شود. عقلی که براین باور پایه‌گذاری شده است که «شه‌ریار خردمند در مرتبه نخست آنچه را ضرورت اقتضا می‌کند راهنما می‌گیرد: «برای حفظ مقام و موقعیت خویش^۲، باید دارای این قوه شود که از نیکی پرهیزد و دریابد که [با توجه به اوضاع و احوال] چه وقت آن [قوه] را به کار ببرد و چه وقت به کار نبرد.» (اسکینر، ۱۳۷۲، ص. ۷-۷۶). چراکه فکر می‌کند «همان به که شه‌ریار در کار دست یافتن به دولت و پایش آن باشد» (ماکیاولی، ۱۳۸۹، ص. ۱۵۰) همه این‌ها در این فهم از غایت شه‌ریاری ریشه دارد که «والا‌ترین هدف یک شه‌ریار «دوراوی» (توئوزو) «رتوئوزو» باید تأسیس شکلی از حکومت باشد «افتخار و شرف» نصیب او کند.» (اسکینر، ۱۳۷۲، ص. ۴-۶۳)

شه‌ریار کتابی است درباره حکمرانی که به لورنتسو مدیچی که از ۱۵۱۳ فرمانروای فلورانس بود، پیشکش شده است؛ محتوای آن تماماً به فضیلت حاکم مربوط می‌شود. به آن چیزی که شه‌ریار باید برای حفظ حکمرانی خود انجام دهد. یک‌جور دستورالعمل حفظ ایمپریوم است بر شهرهای مختلف با شرایط ویژه‌شان. هر فصل از کتاب درباره «راه نگاه‌داشت شهری» است. چه وقتی که فرمانروا به «واگذاشتن مردم برای حفظ قوانین و سنت‌های پیشیشان دعوت می‌شود» (ماکیاولی، ۱۳۸۹، ص. ۷۵) و چه وقتی به «برانگیختن «مهر و کین» در دل مردم» توصیه شده است. (ماکیاولی، ۱۳۸۹، ص. ۹۲)، هر بار تنها راهنمای عمل او نسبتی است که یک عمل خاص با «نگاه داشت شهر» برقرار می‌کند. بدین ترتیب با کتاب شه‌ریار سیاست به کیفیات مربوط به عمل فرمانروا برای به‌دست‌آوردن، حفظ و افزایش ایمپریوم تبدیل می‌شود.

سابقه تقسیم شهر به گروهی از شه‌روندان که حاکم‌اند و گروه دیگری که تحت حکومت گروه اول قرار دارند هم پیوند با نفس تصور واحدهای سیاسی در نظریه‌پردازی‌های سیاسی از ابتدایی‌ترین متونی که تاکنون درباره سیاست به دست ما رسیده است دارد. این همپیوندی تا حد بسیار زیادی به مساله‌ای خاستگاهی برای سیاست تبدیل شده است؛ به طوری که می‌توان گفت نفس تصور سیاست، تصور برابر نهاد حاکم

و محکوم را با خود حاضر می‌سازد. تا جایی که برای نظریه‌پردازان سیاسی تقریباً تردیدی در این نبوده است که «در هر جامعه گروهی باید فرمان برانند و دیگران فرمان ببرند» (افلاطون، قوانین، ص. ۱۹۸۴) چیزی که در صورت‌بندی ماکیاوولی از سیاست تازگی دارد را باید در صورت‌بندی او از خرد جستجو کرد. در افلاطون، ارسطو و جمهوری‌خواهان، خرد، معطوف به شهر بود؛ هر شکلی از مداخله در جریان زندگی شهروندان برای حفظ شهر اتفاق می‌افتاد، و فضیلت‌مندی شهروندان، اصل اساسی نظام تربیت، و زیربنای سیاست، برای آن‌ها به حساب می‌آید. در حالی که در ما ماکیاوولی خرد را به‌عنوان قدرت حکمران، و نه نظریه‌پردازی [مشاهده می‌کنیم]». (Sokolowski, 2008, p. 266)

خرد دیگر ابزار شناسایی فضایل والای روحی برای بهتر کردن شهروندان، یعنی شکل‌دادن به روح آن‌ها از خلال تربیت برای قراردادشان در جای مناسبی که بقای شهر ایجابش کرده است، نیست. در این چرخش تازه، خرد به‌جای مدیریت شهروندان برای حفظ شهر، به مدیریت آدم‌ها برای حفظ حکومت، ایمپریوم حاکم، تبدیل می‌شود. چراکه «فرمانروای جدید باید وضع موجود را نگاه دارد و به‌ویژه در حفظ سلطه خویش بر نظام موجود حکومت بکوشد. (اسکینر، ۱۳۷۲، ص. ۶۳) این فهم از خرد و رابطه‌ای که با سیاست برقرار می‌کند بر شیوه خاصی از فهم ماکیاوولی از انسان‌ها بنیان گذاشته است که در تمامی سال‌های بعد از او، نقشی اساسی در نظریه‌پردازی درباره سیاست بازی می‌کند: فهمی از انسان و طبیعت که راهنمای عملی می‌شود که شهریار جدید باید ضمن شناسایی آن‌هم وقتی صحبت از افراد انسانی می‌کنیم و هم در جایی که بحث ما به شهرهایی که از این افراد انسانی تشکیل شده است معطوف می‌باشد - راه‌های مناسب کنترل و هدایت موضوعات عمل شهریارانه خودش به نفع مقاصدی که به کار نگهداشت شهر می‌آیند را درباره هر کدام در خاطر داشته باشد. در ماکیاوولی، انسان به‌عنوان موجودی برخوردار از طبیعتی که می‌شود مطالعه‌اش کرد، آن را شناخت و به کنترل درآورد تبدیل می‌شود.

بدین ترتیب و در حالی که «سیاست و هنر دولت توسط اومانیست‌های کواتروچنتو به‌عنوان متضاد هم در نظر گرفته شدند، درست همان‌طور، «مرد دولت» به‌عنوان انسانی فاسد و نقطه مقابل و منحرف‌شده شهروند خوب به حساب می‌آمد». (Maurizio Viroli, 2005, p. 71) شهریار جدید انسانی بود که بیم این عنوان‌های اخلاقی را به دل راه نمی‌داد و از توانایی‌های ذهن خردورزش برای حاکم‌خوبی بودن استفاده می‌کرد. حاکم خوب،

کسی بود که متناسب با شهری که بنا داشت فرمانروایی آن را به دست آورد، شیوه خاصی از رابطه با شهروندان را برقرار می‌کرد و تنها راهنمای عمل او در این رابطه، اصل بنیادین ضرورت کسب، حفظ و افزایش قدرت حکمرانی‌اش بود. چه آنجا که خشونت می‌ورزید، و چه آنجا که مهربان می‌نمود، تنها اصل راهنمای او حفظ حق انحصاری‌اش در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کسانی بود که تحت حکومت او قرار داشتند. هم‌پیوندهای منطقی چنین بنیان فردگرایانه‌ای تصور مفهوم اِمپریوم (empire/imperium)، هیئت قانون‌گذار، دولت‌به‌همراه پلیس و نهادهای مادی و معنوی دیگرش - خواهد بود؛ که طبیعت سیاست، و سیاست‌ورزی، را به مبارزه برای تصاحب قدرت و نهادهایی که آن را نمایندگی می‌کنند، تقلیل می‌دهد. واضح است که هسته مرکزی سیاست در چنین برداشتی مفهوم اِمپریوم و هدف از سیاست‌ورزی به دست آوردن ابزار آن است.

ماکیاوللی در رساله شهریار، بر اساس صورت‌بندی خاصی که از انسان، به‌مثابه یک جوهر قابل‌شناسایی ارائه داد، میان محکومان و شهریار فاصله‌ای را ایجاد می‌کند که وظیفه پر کردنش بر عهده سیاست گذاشته شده است. او می‌نویسد «در باب آدمیان، بر روی هم می‌توان گفت که ناسپاس‌اند و زبان‌باز و فریبکار و ترسو سودجو. (ماکیاوللی، شهریار، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۲) و بر همین اساس است که کنترل این فریبکاران سودجو را به عهده شمشیر و مکر شهریار وامی‌نهد. این تصویر از انسان، زمینه‌ساز انتزاع دولت و انفصال سیاست از مردم و قرار گرفتن آن درجایی بالا و بیرون از مردم با استقرار یک نظام کنترل بیرونی، مجهز به حق استفاده مشروع از زور در میان نظریه‌پردازان سیاسی بعد از او شد. این شیوه خاص از مواجهه با انسان و تالی سیاسی آن در ارتباط با شهریار، دولت را به قاضی مردم تبدیل کرد. یک قاضی هیولانوش مجهز به این باور اساسی که «عهد و پیمان‌ها بدون پشتوانه شمشیر تنها حرف‌اند و به‌هیچ‌روی توان تأمین امنیت آدمی را ندارند.» (هابز، ۱۳۸۱، ص. ۱۸۹) این شاید بزرگترین میراث ماکیاوللی برای آیندگانش باشد: سیاست به‌عنوان هم‌پیوند حکمرانی، با انسان سروکار دارد. بدین ترتیب هر شکلی از اندیشیدن درباره سیاست بر فهمی از چیستی انسان بنیان گذاشته است.^۳ برای اساس شاید بتوانیم ادعا کنیم که هر مطالعه‌ای در اندیشه سیاسی مطالعه‌ای در روایت‌های مختلفی از انسان است. روایت‌هایی از دخالت‌گری‌های سیاست‌گذاران، اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی در جریان باهم بودن پیشا-علمی انسان‌هاست.

اهمیت کاری که لوکزه در فلسفه سیاسی ماکیاوللی انجام داده‌است را باید در ارتباط با جایگاهی که در بالا برای منشی فلورانس تشریح کردیم مورد بررسی قرار بدهیم. از این جهت، و بدون توجه به قضاوت‌های اخلاقی‌ای که گاه و بی‌گاه درباره پروژه فکری ماکیاوللی ارائه می‌کنند، هر شکلی از نزدیک شدن به سیاست در جهان پس از ماکیاوللی، ناگزیر باید از طریق ارائه تفسیری متفاوت اتفاق بیفتد. اهمیت اثر لوکزه در اینجاست که خودش را نمایان می‌کند. او در مقدمه‌ای که برای کتابش به رشته تحریر در آورده‌است، برای خوانندگان این واقعیت را روشن می‌کند که در جریان کتابی که در اختیار گرفته‌اند، به هیچ عنوان با تلاش برای دست یافتن به حقیقت آثار یا اندیشه ماکیاوللی مواجه نیستند. او این مسئله را روشن می‌کند که بنا دارد تفسیری از ماکیاوللی را متناسب با فهمی که از سیاست دارد ارائه بنماید. تفسیری که بر اساس آن امکان تازه‌ای از اثر گذاری در عمل سیاسی را فراهم می‌آورد: «تصمیم گرفته‌ام تفکر ماکیاولی را از خلال آثار بزرگ اش بررسی کنم: گفتارها درباره لیوی، شهریار، تواریخ فلورانس و هنر جنگ» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۲۶).

۴. نقد و ارزیابی محتوایی اثر

پیش از اینکه بخواهیم به بحث درباره نقد و ارزیابی اثر لوکزه وارد شویم، باید این مسئله را روشن کنیم که برای نویسنده این مقاله، نقد و ارزیابی، به طور خاص، در روشن کردن، و آشکار کردن چیزی که منتقد از مواجه با اثری که به ارزیابی آن پرداخته‌است معنا می‌شود. بر همین پایه است که خوانندگان این مقاله، احتمالاً نمی‌توانند انتظار داشته باشند که در بخشی که به ارزیابی اثر پژوهشگر ایتالیایی می‌پردازد، با موشکافی‌هایی خردده گیرانه درباره آنچه نویسنده به رشته تحریر آورده است مواجه بشوند. کار منتقد از نظر من، قسمی به صدا در آوردن متن، از طریق تعیین آن حدود بنیادینی است که شالوده‌های یک متن را تشکیل داده‌اند. این شیوه از مواجه انتقادی با متن، عموماً به دو طریق امکان پذیر است: آشکار سازی متنی که در حال بررسی کردن آن هستیم، به اعتبار سنت فکری خاصی که منتقد به آن وفادار است یا آشکار سازی متن به اعتبار عناصری در متن که شالوده اصلی آن را تشکیل داده‌اند.

آن شیوه‌ای از ارزیابی که من در این نوشته خاص به کار گرفته‌ام، بیشتر بر پایه فهم دوم از نقد و ارزیابی بنیان گذاشته شده است. بدین ترتیب، من تلاش کرده‌ام تا این مسئله را برای خواننده مقاله حاضر روشن کنم که، لوکزه بر پایه چه طرح مفهومی مشخصی، و برای دنبال کردن چه هدف تئوریکی به تفسیر ماکیاوللی پرداخته است. من این کار را از طریق مطالعه درباره مسیری که نویسنده ایتالیایی مورد مطالعه ما، برای پاسخ دادن به یک پرسش اساسی دنبال کرده‌است انجام خواهم داد: آیا ماکیاوللی فیلسوف است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش باید قبل از هر چیز به نحوه مواجهه ماکیاوللی با تاریخ و رخدادهای تاریخی توجه کنیم. در شکل خاص مواجهه ماکیاوللی با تاریخ و رخدادهای تاریخی، دو عنصر اساسی را می‌شود مورد شناسایی قرار داد که برای پاسخی که نویسنده فلسفه سیاسی ماکیاوللی فراهم آورده است، از اهمیتی حیاتی برخوردار هستند: «ظرفیت انسان‌ها برای تفسیر تاریخ» («حقیقت» تاریخ و امکان فراچنگ آوردن آن)، به علاوه امکان عمل درون تاریخ (ویرتوی انسان‌ها)» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۵۹) برای لوکزه، ماکیاوللی در جریان صورت بندی فهم خاص خودش از این دو مفهوم، ضمن استفاده از ادبیات جاری در فلسفه ارسطویی، از چارچوبه‌های آن فراتر می‌رود. بر اساس این روایت، آنچه اندیشمند فلورانس برای مواجهه با تاریخ از ارسطو به عاریه گرفته است را باید در دوگانه صورت و ماده ارسطویی جستجو کنیم. می‌دانیم که برای ارسطو «همیشه باید چیزی به عنوان موضوع (مایه) وجود داشته باشد، یعنی چیزی که «می‌شود»؛ و این چیز با این‌که همیشه عدداً واحد است، لااقل از حیث صورت واحد نیست. و مراد از این سخن این است که می‌توان آن‌را به انحاء گوناگون توصیف کرد» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص. ۴۳) در این تعبیر، ماده ثابت است، تغییر نمی‌کند و هر تغییری ضرورتاً باید بعنوان تغییر در صورت ماده به حساب بیاید. دو گانه ماده و صورت به همین ترتیب به نظام فلسفی ماکیاوللی وارد شده است.

برای ماکیاوللی هر رخداد تاریخی از ماده و صورت تشکیل شده است. ماده هر رخداد تاریخی ممکن است دچار فساد شود یا اینکه در مقابل صورتی که انسانها بنا دارند به آن ببخشند مقاومت کند. بر اساس تفسیری که لوکزه ارائه کرده‌است، ماده عنصری ایستا نیست. همین‌طور نمی‌توانیم آن را به عنوان چیزی ازلی و ابدی به حساب بیاوریم. ماده رخداد تاریخی است در تاریخی بودن خاص خودش که در طول زمان و به اعتبار تأثیری

که از عمل انسان درون تاریخ می‌پذیرد صورتی متفاوت به خود می‌گیرد؛ در این روایت، «صورت آن علتی نیست که روی ماده عمل می‌کند، بلکه به واقع انکشاف رخدادهای تاریخی و حاصل تعامل مشخص نیروهای مختلفی است که روی آن عمل می‌کنند» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۶۰)

عناصر دوگانه‌ای که لوکزه در رویکرد ماکیاوللی به تاریخ‌شناسایی کرده‌است، بُن‌مایه‌های روش شناختی منشی فلورانسی برای صورت بندی فہمی انقلابی از سیاست را فرآهم می‌آورند. لوکزه این چهارچوبه روش شناختی را، چهارچوبی طبیعت‌گرایانه^۴ دانسته‌است. بر پایه طبیعت‌گرایی موجود در بُن‌ویکرد ماکیاوللی، ماده‌ی تاریخ محصول قسمی تعامل نیندیشیده میان عناصر گوناگونی است که برای شکل بخشیدن به آن لازم است. عناصری که عملِ قصدی انسان را باید به عنوان یکی از آنها به حساب آورد. طبیعت‌گرایی ماکیاولی، نهایتاً ابزارهای تئوریک لازم برای انقلاب ماکیاوللین در صورت‌بندی سیاست را فرآهم می‌آورند: اولاً، «همه چیز-کل ماده-دایم در معرض تعامل بی وقفه نیروها و صورت‌ها، و بنابراین در معرض امکان اجتناب‌ناپذیر فساد قرار دارد»؛ دوماً رخدادهای سیاسی، به طور خاص، و تاریخ به طور عام، محصول اراده ناب و نتیجه مستقیم قصد عامل انسانی نیست؛ و نمی‌تواند باشد. بر این اساس است که می‌بینیم، مجموعه آنچه ماکیاوللی درباره سیاست نوشته‌است را می‌توانیم به عنوان تلاشی برای بسط دادن ابزارهای فکری و سیاسی مورد نیاز برای «مقاومت در برابر امکان فساد در ماده تاریخ» به حساب آورد.

با این وجود، این همه آن چیزی نیست که می‌شود از طبیعت‌گرایی ماکیاوللین انتظار داشت. اگر عناصر مختلف این طبیعت‌گرایی را در کنار هم قرار بدهیم، آنگاه با ظهور فہمی جدید از خود طبیعت رو به رو خواهیم شد که تا حد زیادی در همه مواجهه‌های انتقادی یا غیر انتقادی با اندیشه ماکیاوللی، نادیده انگاشته شده‌است: طبیعت. گفتیم که برای ماکیاوللی ماده، رخ دادهای تاریخی، شهرها، امارات، جمهوری‌ها و دولت‌ها، امری برساخته است که ممکن است به فساد و زوال دچار گردد. همینطور این مسئله را روشن کردیم که «انسان‌ها می‌توانند و در واقع باید-ماده را شکل ببخشند»؛ و نهایتاً این دو نتیجه را در کنار این مسئله قرار دادیم که عمل انسانی در جریان صورت بخشی به ماده را نباید به عنوان عمل ناب بازیگرانی تنها و مجرد در نظر بیاوریم که در جایی، در نقطه

صفر نیستی، قرار گرفته و از هیچ، مطابق اراده آزادانه خودشان، به ساختن صورت خاصی برای تاریخ دست می‌زنند: انسان و طبیعت از یکدیگر جدا نیستند؛ و رابطه آنها از جنس رابطه فاعلی آزاد و خود-تقنین‌گر با جهانی بیرون از او نیست؛ بلکه انسان موجودی است که درون طبیعت قرار گرفته و در محدوده امکانات این طبیعت است که عمل می‌کند. به عبارت بهتر، طبیعت مجموعه‌ای از مناسبات جاری میان انسان‌هایی است که درون آن درحال عمل کردن هستند؛ یا به معنایی دقیق‌تر، طبیعت، در روایتی که لوکزه از طبیعت‌گرایی ماکیاوللی ارائه کرده است، چیزی جز انسان‌ها و مناسبات حاکم بر زندگی آنها نیست: بر اساس طبیعت‌گرایی ماکیاوللی، «امر طبیعی و امر انسانی را نباید مجزا از هم [تلقی کرد]» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۶۱)

صورت بندی خاص ماکیاوللی از قسمی طبیعت‌گرایی را نباید تنها وجه فلسفی نظام فکری او به حساب آورد. مفهوم زمان تاریخی، که به ایده تطور دولت‌ها منتهی می‌شود، از مهم‌ترین مفاهیمی است که نظریه پردازی منشی فلورانسی را با قسمی فلسفه‌پردازی در ارتباط قرار می‌دهد. ایده تطور دولت‌ها، مفهومی به عاریت گرفته شده از کتاب ششم تواریخ پولیبیوس است. مفهوم تطور در نظریه سیاسی ماکیاوللی ارتباط مستقیمی با طبیعت‌گرایی او دارد؛ جایی که «طبیعت» به پارادایمی که بر اساس آن می‌توانیم جهان را تفسیر و بر روی آن عمل کنیم تبدیل می‌شود» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۶۶). با این حساب نباید جرح و تعدیل‌های اعمال شده توسط ماکیاوللی در نظریه تطور دولت‌های پولیبیوس را نادیده گرفت. بر اساس روایت لوکزه، فراشد حکومت‌ها، چرخه‌ای طبیعی و ضروری است که ناگزیر در هر دولتی اتفاق می‌افتد. بر اساس این فهم طبیعت‌گرایانه از تطور، حکومت‌ها به دلایلی طبیعی، و در طول زمان، سربرآورده، فرم‌های مختلفی از دولت را تجربه کرده و نهایتاً بعد از تجربه کردن یک دوره از فساد و تباهی از میان می‌روند.

صورت بندی ماکیاوللی از ایده تطور دولت‌ها، تفاوتی اساسی با این قسم از طبیعت‌گرایی جبری دارد. ماکیاوللی، در رویکردی انتقادی به این قسم از فراشد طبیعت‌گرایانه حکومت، ابزار بسیار قدرت مند شانس را به خدمت می‌گیرد. شما ممکن است تحت تأثیر فهمی ارسطویی از مفهوم شانس، علاقه داشته باشید که این مفهوم را بر اساس دوگانه شانس-علیت تفسیر کنید. با این وجود آنچه ماکیاوللی از مفهوم شانس افاده کرده است، به هیچ عنوان متضمن فقدان علیت نیست. او این مفهوم کلیدی را از

دموکریتوس به عاریت گرفته است. در این روایت، شانس، نام دیگری برای ضرورت است: برای ماکیاوللی، «شانس و بخت... بخشی از تطور رخدادهای تاریخی‌اند». در فهم ماکیاوللی از شانس و بخت، با قسمی ضرورت تاریخی اجتناب ناپذیر مواجه هستیم که شناسایی آنها برای انسان ممکن است. این معنایی ندارد جز این که بگوییم مفهوم شانس برای ماکیاوللی بر یک جور رخداد فهم ناشدنی خود به خودی که شناسایی آن برای انسان ممکن نیست دلالت نمی‌کند. در این معنا شانس چیزی فراتر از «کنترل بیرونی ناشی از مشیت الهی یا غایت شناختی بر تطور تاریخ» است. شاید بتوانیم اینطور ادعا کنیم که صورت بندی خاص ماکیاوللی از مفهوم بخت یا شانس، نقه عزیمت تئوریک هگل برای بحث درباره مفهوم سرنوشت (destiny) به حساب می‌آید. (درباره مفهوم سرنوشت در هگل نگاه کنید به Hegel, 1979).

اینها مفاهیم فلسفی بنیادنی هستند که لوکزه در نظریه پردازی سیاسی ماکیاوللی شناسایی کرده است: کدهای زبان فلسفی منشی فلوانسی، که تفسیر لوکزه از ماکیاوللی بدون در نظر آوردن آنها غیر ممکن می‌شود. در رمز گشایی ویژه‌ای که لوکزه از نظریه سیاس ماکیاوللی ارائه کرده است «ویرتو همواره میدان بخت را در می‌نوردد و، در عین حال، به کارگیری ویرتو هر گز به طور مطلق مستقل از اتفاق‌هایی نیست که بخت می‌تواند فراهم سازد یا از میان بردارد» (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۷۶) بر پایه این تفسیر، و مطابق با طبیعت‌گرایی ماکیاوللین، رخدادهای تاریخی مصنوعات نهایی شکلی از تعامل میان مجموعه‌ای از عوامل تاریخی واقعی هستند که امکان عمل انسان را ممکن ساخته‌اند. انسانی که درون طبیعت قرار دارد، به طور هم زمان، از امکان فراچنگ آوردن تاریخ و ایجاد تغییر در مناسباتی که مصنوعات تاریخی را ایجاد کرده است برخوردار است. با این وجود او تنها در محدوده امکاناتی که بخت برای او فراهم آورده است که از آزادی عمل برخوردار است. عمل انسان در تاریخ مشروط و محدود به امکانات بخت است. با عنایت به همین مسئله است که بحث درباره کنش ویرتومند انسان برخوردار از ویرتو در نظریه سیاسی ماکیاوللی فهمیده می‌شود. کنش ویرتومند، کنشی مطابق با بخت است که برای جلوگیری از فساد یک شهر، امارت یا دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

لوکزه در جریان روایت خاصی که از اندیشه ماکیاوللی ارائه داده، در دفاع از این ایده اساسی مصمم است که ماکیاوللی فیلسوفی طرفدار مردم است. برای لوکزه این طرفداری

تام از مردم، انتخابی شخصی یا علاقه فردی شخص منشی فلورانس نیست. بلکه هم‌پیوند منطقی، و نتیجه قهری صورت بندی طبیعت گرایانه او از سرشت رخداد تاریخی است. او برای اینکه به شکل مشروعی از ادعای خود دفاع کرده باشد، در فصل سوم از کتاب خود، و در حالی که بر گفتارها درباره لیوی متمرکز شده است، مفهوم پیر مناقشه تعارض را از فصل چهارم در کتاب نخست گفتارها به خدمت گرفته است. عناصر اساسی استدلال لوکزه بدین شرح هستند:

۱. برای ماکیاوللی «نه وحدت، بلکه شقاق، تعادل نداشتن و پویایی تعارض آمیز طبایع معرفت‌سالم‌ترین وضع برای بدن سیاسی اند» (۱۰۷). تعارض در ماکیاوللی دو تعریف دارد که هر کدام در مقابل دیگری قرار می‌گیرند: «تعارض‌های مثبت، از آن رو که فقط بر پایه افتخار و عزت استوار شده‌اند، و تعارض‌های منفی، زیرا اموال، اجناس، و تمکن را نشانه گرفته‌اند» (۱۰۹-۱۰۸). ۳. نجبا درگیر تعارض‌های منفی و مردم با تعارض‌های مثبت مشغول هستند. او در پایان این خط استدلالی به این نتیجه منطقی می‌رسد که مردم، در جستجو برای افتخار و عزت به نیروی تبدیل می‌شوند که آزادی، عدالت و برابری اعضای یک بدن سیاسی را تضمین کرده و سلامت این بدن را تامین می‌کنند. این صورت بندی خاص از مفهوم تعارض، و نتیجه منطقی آن، عنصر بنیادین حاکم بر تفسیر لوکزه اندیشه و فلسفه سیاسی ماکیاوللی در تمامی هشت فصل بعدی کتاب او خواهد بود: «ماکیاولی، حتی در شهریار، موضع خود در خواداری از مردم را تغییر نمی‌دهد.» (۱۳۸)

شهریار ماکیاوللی را باید به عنوان نظریه عمل ویرتومند شهریار برخوردار از ویرتو برای حفظ شهریارش در جهان پر آشوبی به حساب آورد که تحت تأثیر کنش و واکنش مجموعه پایان ناپذیری از نیروهاست. بنابراین می‌توانیم انتظار داشته باشیم که شهریار در بردارنده بحثی درباره شناخت و رابطه آن با عمل ویرتومند شهریار باشد.

سیاست به منظور این‌که به طور مشخص و ویژه مؤثر واقع شود، باید تجسم‌بخش شناختی عام و کلی باشد؛ و نظریه به منظور این‌که، به طور کلی معتبر باشد، باید با مشخص بودگی و منحصر به فرد بودن تجربه‌های عملی‌ای که نظریه از آن‌ها نشئت می‌گیرد وفق یابد (لوکزه، ۱۳۹۷، ص. ۱۵۰).

شناختی که ماکیاوللی در شهریار از آن صحبت می‌کند ضرورتاً شناختی تاریخی است؛ شناختی که با هدف بدست آوردن دانش کافی از نیروهای مؤثر در یک وضعیت تاریخی

خاص دنبال می‌شود. دانشی که از این شناخت تاریخی بدست می‌آید نهایتاً زمینه‌ساز عمل ویرتومند شهریاری می‌شود که بنا دارد تا بخت را فراچنگ آورده و حکومت خودش را از فساد نجات ببخشد. با عنایت به همین خط استدلالی است که لوکزه، دوباره به اهمیت مفهوم تعارض، به عنوان مفهومی وحدت بخش در اندیشه سیاسی ماکیاوللی، باز می‌گردد. موضوع شناخت تاریخی مورد اشاره قرار گرفته در روایت لوکزه از شهریار تعارض‌های تاریخی است. تعارض‌هایی که در هر مورد خاص یک امارت، یا شهریاری خاص در گذشته را به فساد و تباهی کشانیده‌اند. چنین شناختی بیش از هر چیز دیگری بر شناسایی نیروهای متعارض، شیوه‌های عمل کردنشان در وضعیت‌های تاریخی مشخص، و عناصر تأثیر گذار بر نتیجه بدست آمده از اعمال ایشان است. هدف نهایی مورد نظر ماکیاوللی از این شناخت، روشن کردن حدود عمل ویرتومند است. عمل ویرتومند بدین ترتیب عملی مداخله جویانه توسط شهریار برخوردار از ویرتو در وضعیت‌های فاسد یا رو به فساد تاریخی خاصی است که ضمن حمایت از برخی نیروهای مشخص درگیر در تعارض‌های تاریخی، فساد امارت یا شهریاری را به تأخیر انداخته و نفس تعارض را به شیوه‌ای حفظ می‌کند که نهایتاً به سلامت بدن سیاسی منتهی بشود: عمل ویرتومند به هیچ عنوان عملی وحدت بخش، یا بر طرف کننده تعارض نیست. بنابراین می‌توانیم ادعا کنیم که هدف از علم شهریار نه تنها شناختن، بلکه همچنین ترغیب کردن به عمل است؛ عملی که در تحلیل نهایی، هر شناختی بدون تصور آن بی ثمر خواهد بود. بر پایه همین مسئله است که می‌بینیم مؤثر بودن شناخت در ماکیاوللی به اعتبار مداخله‌ای که در وضعیت ایجاد می‌کند از ارزش برخوردار می‌شود.

دو مفهوم اساسی هستند که در همه آثار ماکیاوللی، وجود دارند. یکی سرشت تعارض‌آمیز حیات سیاسی و دیگری ضرورت ابتدای سیاست بر مردم، برای شهریار ویرتومند است. این دو مفهوم هم در آثار تاریخی ماکیاوللی و هم در اثر بسیار مهم او یعنی هنر جنگ جایگاهی چشم‌ناپوشیدنی دارند. در هنر جنگ وقتی ماکیاوللی دوباره به ضرورت شکل‌گیری ارتش شهروندان پرداخته، به طور مفصل این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد که چطور در تعارض میان نجبا و مردم، هریار ویرتومند باید در جناح مردم قرار بگیرد: برای ماکیاوللی هر شهری ضرورتاً به ارتشی از شهروندان نیاز دارد؛ «ارتشی از شهروندان و اتباع، که در امر دفاع از شهر و تصدیق و تفوق قشر پایین تر جمعیت در این

نقش کلیدی متحد شده‌اند» (۲۲۷). در این ارتش، مردم به عنوان نیروی فعال برای پشتیبانی از آزادی جمهوری به حساب آمده‌اند.

بر پایه آنچه در این بخش آوردیم باید برای خواننده‌ها مشخص شده باشد که کتاب فیلیپو دل لوکزه، بیش از اینکه گزارشی درباره اندیشه‌های سیاسی ماکیاوللی باشد، تلاشی نظری برای بدست دادن قسمی تفسیر، متناسب با قصدهای خاص نویسنده‌اش است. دللوکزه، در مقدمه کتاب خودش این مسئله را از پیش برای خوانندگان روشن کرده‌است. او تلاش می‌کند تا در جریان روایتی که از تاریخ فکری ماکیاوللی ارائه می‌کند، از خلال مطالعه موردی هر کدام از آثار منشی فلورانس در پیوند با زمینه‌های تاریخی‌ای که این آثار درون آنها نگاشته شده‌اند، به فهمی جدید از سیاست به طور عام، و انقلاب ماکیاولین در سیاست مدرن، به طور خاص، دست پیدا کند. سیاستی که بر اصل رخدادی بودن رویدادهای تاریخی، قسمی سوژگی مشروط به بخت و معادلات حاکم بر زندگی مدنی برای انسان، و اصل اجتناب ناپذیر تعارض بنیان گذاشته شده است سیاستی که دل لوکزه در جریان روایت کردن تاریخ فکری ماکیاوللی به صورت بندی آن دست زده است را باید سیاستی مردن بنیان به حساب آورد که نهایتاً توسط آنها نیز حفظ می‌شود. لوکزه، ماکیاوللی را از توجیه کننده خودکامگان، به رئالیستی تبدیل می‌کند که امکانات سیاسی نهفته در ایده مردم را برای جلوگیری از فساد حیات مدنی مورد مطالعه قرار داده است.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب لوکزه در مجموع نمونه مناسبی برای مراجعه به اندیشمندان بزرگ سیاسی با هدف ارائه تفسیری که به کار عمل سیاسی می‌آید است. صداقت نویسنده در اعلام کردن کاری که بنا دارد با روایت کردن ماکیاوللی انجام بدهد، اثر او را همچنین به اثری منش نما تبدیل کرده است که ریا کاری‌های نهفته در پس ادعای مواجهه بی طرف با نظام فکری اندیشمندان مختلف را کنار گذاشته و از آنها فراتر می‌رود. این کار نویسنده، خود، طعمی ماکیاولین دارد: هیچ شناخت ناب و حقیقی‌ای ممکن نیست. ما تنها می‌توانیم به شناختی مؤثر، برای دست یافتن به الگوی مناسبی برای عمل کردن نایل بیاییم. همه این ویژگی‌ها کتاب لوکزه را، فارغ از موضوع مورد مطالعه‌اش به اثری به غایت سیاسی تبدیل کرده‌است. با این وجود، و درست همانطور درباره اکثر برگردانهای موجود در بازار کتاب در ایران

ممکن است ببینیم، مداخلات غیر ضروری مترجمان در نسخه اصلی اثر، چه با اضافه کردن پیشگفتارهایی غیر ضروری، چه با استفاده از اضافاتی که برای روشن تر کردن مفاهیم موجود در متن اصلی، و در قلاب آورده‌اند، مطالعه اثر لوکزه را با مشکلاتی اساسی مواجه کرده است. در واقع، مترجمان کتاب لوکزه، درست مانند اکثر مترجمان ایرانی، در جریان این دست از مداخلات غیر ضروری، به جای روشن تر کردن متن، اثر نویسنده ایتالیایی را با دشواری‌هایی رو به رو ساخته است. همینطور معادل‌گزینه‌های ایشان در برخی موارد یا به ابهام در اثر لوکزه دامن زده، و یا اینکه به نظر نادرست می‌آیند. نمونه معادل‌گزینه طبیعی‌گرایی برای naturalism بدون این که درباره این معادل‌سازی توضیح مناسبی داده شود، تنها یکی از نمونه‌های زیادی است که در برگردان منتشر شده توس انتشارات ققنوس مشاهده شده است. با این وجود، نباید اهمیت مطالعه فلسفه سیاسی ماکیاوللی برای دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی در مقاطع مختلف تحصیلی را نادیده گرفت. اگرچه جمله بندی‌های مناسب تر، استفاده بیشتر و بهتر از علائم سجاوندی، و ویرایش با دقت و دوباره اثر مورد مطالعه ما می‌توانست تجربه بهتری از مطالعه اثر لوکزه را برای مخاطبان فارسی زبان فراهم آورد، همین نسخه موجود نیز برای مطالعه درباره سیاست می‌تواند مهم، راهشگا و راهنما به حساب بیاید.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله بر اساس شیوه‌نامه دوره قبل ارزیابی شده و پذیرش گرفته است و براساس شیوه‌نامه جدید لزوماً مورد قبول نیست.
۲. تاکید از من است
۳. برای بحث‌هایی درباره نسبت بین انسان و طبیعت آن با سیاست و فلسفه سیاسی نگاه کنید به (بشیریه، ۱۳۸۲)
۴. مترجم فارسی از معادل طبیعی‌گرایی برای naturalism استفاده کرده است.

کتاب‌نامه

ارسطو. (۱۳۸۵). سماء طبیعی (فیزیک). (م. ح. لطفی، مترجم) تهران: طرح نو.

- اسکینز، ک. (۱۳۷۲). ماکیاولی. (ع. ا. فولادوند (Trans.)، تهران: طرح نو.
- افلاطون. (۱۳۸۳). قوانین (سوم). (ed. م. ح. سر. کاویانی (Trans.)، تهران: شرکت سهامی (خاص) انتشارات خاوارزمی.
- آلتوسر، ل. (۱۳۹۶). ماکیاولی و ما. (ف. حبیبی، و ا. کرمی، مترجم) تهران: اختران.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۲). عقل در سیاست: سی‌وپنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- گرامشی، آ. (۱۳۹۴). شهریار جدید. (ع. نوریان، مترجم) تهران: اختران.
- لوکزه، ف. د. (۱۳۹۷). فلسفه سیاسی ماکیاولی. (ف. حبیبی، و ا. اکرمی، مترجم) تهران: ققنوس.
- ماکیاولی، ن. (۱۳۸۹). شهریار. (د. آشوری، مترجم) تهران: نشر آگه.
- ماکیاولی، ن. (۱۳۸۹). شهریار. (د. آشوری (Trans.)، تهران: نشر آگه.
- هابز، ت. (۱۳۸۱). لویاتان (جلد دوم). (سی. بی. مکفرسون، تدوین، و ح. بشیریه، مترجم) تهران: نی.

- Burke, E. (2017). *Reflections on the Revolution in France*. London: Jonathan Bennett.
- Hegel, G. (1979). *Phenomenology of Spirit*. (J. N. A. V. Miller, Trans.) Oxford: Oxford University Press, USA.
- Hegel, G. (1991). *Elements of the Philosophy of Right*. (A. w. Wood, Trans.) Cambridge: Cambridge University Press.
- Hegel, G. (1999). *Hegel: Political Writings* (Cambridge Texts in the History of Political Thought). Cambridge: Cambridge University Press.
- Maurizio Viroli. (2005). *From Politics to Reason of State: The Acquisition and Transformation of the Language of Politics 1250–1600*. Princeton University.
- Sokolowski, R. (2008). *Phenomenology of the Human Person*. United State of America: Cambridge University Press.
- Viroli, M. (1998). *Machiavelli*. Oxford University Press.